



۲۰۱۹/۰۳/۰۴



محمد امین احمدی  
رئیس پوهنتون ابن سینا

## تئوری چهار ضلعی صلح چگونه می توان با طالبان به صلح رسید؟ قسمت دوم و ختم

دولت افغانستان و جامعه مدنی این کشور در این زمینه می توانند از دیپلماسی و داد خواهی بین المللی استفاده کنند. در این زمینه اولاً لازم است موارد یاد شده به صورت مستند در معرض افکار عمومی جهان قرار داده شود و ثانیاً دولت ها تحت فشار قرار گیرند که طالبان را برای رعایت این موارد تحت فشار قرار دهند و جامعه مدنی افغانستان در این راستا با استفاده از ساز و کار سازمان های غیر دولتی بین المللی مدافع حقوق بشر کمپین وسیع جهانی را به راه بیندازد که در جریان گفت و گوی صلح طالبان را جهت رعایت قوانین جنگی و اجتناب از موارد یاد شده تحت فشار قرار دهند. به این وسیله اگر طالبان دست از رفتارهای یاد شده بردارند یک قدم به صلح واقعی و پرهیز از خشونت نزدیک شده ایم و طالبان را بیشتر به قوانین بین المللی نزدیک کرده ایم و ضمناً مشروعیت سیاسی آنها را نیز تضعیف کرده ایم. البته در این راستا مشکل قتل غیر نظامیان توسط نیروهای دولتی و شبه دولتی و همکاران خارجی آن و مواردی از قبیل زندان گوانتاناما، نیز وجود دارد، که تا حدودی داد خواهی علیه طالبان را مشکل می کند. لکن یک تفاوت عمده میان طالبان از یکسو، دولت و همکاران خارجی آن از سوی دیگر وجود دارد و آن کشتار انجام شده توسط این نیروها عمدی و یا ناشی از عدم احتیاط لازم نبوده و لذا قتل سیستماتیک و هدفمند محسوب نمی شود و افزون بر آن این نیروها مسوولیت پذیر بوده و زمینه را برای تحقیقات بیطرفانه فراهم می کنند و سیستم عدلی و اجرایی شان حاضر به رسیدگی قضایی و جبران خسارت می باشند.

ج. جامعه مدنی و جنبش زنان: مراد من از جامعه مدنی تمامی گروه های غیر دولتی است که عمدتاً از گروه های دینفع اجتماعی تشکیل می شوند. در این میان به اعتقاد این جانب در سیاست و حوزه عمومی افغانستان چند گروه از تأثیر گذاری خاص برخوردارند که عبارت اند از احزاب، گروه های قومی و مذهبی، جنبش زنان، روزنامه نگاران مستقل و رسانه های غیردولتی، نخبگان سیاسی و جامعه آکادمیک کشور. خصوصیت بارز این گروه ها این است که همه در نظام مبتنی بر قانون اساسی از منافع و حقوق قوی برخوردارند که در نظام امارت و یا نظام شرعی مورد نظر طالبان این منافع و حقوق به میزان زیاد از میان میرود و نا بود می شود. در واقع این کلیشه که ما به عقب برمیگردیم و یا اینکه ارزش ها و دست آوردهای ۱۸ ساله قربانی صلح نشود، ناظر به حفظ این منافع و حقوق است. برای مثال اقوام و گروه های مذهبی، مخالف هرگونه تبعیض و نا برابری بر مبنای قوم و مذهب می باشند و خواهان مشارکت موثر در قدرت و تعیین سیاست های عمومی و کلان کشور می باشند.

و در نتیجه نظام مورد خواست آنها نظامی است که زمینه تحقق مشارکت موثر آنها را به شکل عادلانه فراهم کند. به عین ترتیب زنان خواهان نفی تبعیض بر مبنای جنسیت و خواهان دسترسی برابر به آموزش، کار و فعالیت اجتماعی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اند. رسانه‌های مستقل و روزنامه نگاران فعالیت حرفوی شان بدون وجود آزادی بیان و عقیده اساساً امکان وجود نمی‌یابد، احزاب بدون وجود نظام چند حزبی و گردش آزاد قدرت بر مبنای انتخابات آزاد اساساً معنا و مفهوم ندارد. فعالیت اکادمیک مستلزم وجود و قبول فضای آزاد اکادمیک است. استادان پوهنتون ها و پوهنتون در صورتی می توانند، فعالیت علمی به معنای واقعی آن داشته باشند که از آزادی در تحقیق و بیان عقاید خویش برخوردار باشند، که مستلزم آزادی بیان، آزادی اندیشه و عقیده در حد وسیع آن است. جامعه اکادمیک و پوهنتون ها، و جامعه بزرگ را در کشور تشکیل می دهند که از دو بخش دولتی و غیر دولتی تشکیل می‌شود. تعداد استادان پوهنتون های دولتی به هفت هزار نفر میرسد و به همین تعداد اساتید پوهنتون های خصوصی وجود دارد. تعداد کل محصلین به چند صد هزار نفر می‌رسد.

بنا بر این نظر به گستره وسیع جامعه مدنی، قانون اساسی موجود بر خلاف گمان طالبان از پایگاه وسیع اجتماعی برخوردار است. این قشر وسیع منافع شان در حفظ قانون اساسی نهفته است. لذا در صورت انسجام و برخورداری از تفکر و بینش روشن و دادخواهی وسیع ملی و بین‌المللی می‌توانند فشار همسو و همجهت را در کنار خواست جهانی بر طالبان و حامیان آنها وارد کنند. درست است که امریکا طرف اصلی گفت و گوی صلح با طالبان نمی‌خواهد ارزش‌های مدرن را بر طالبان و یا افغانستان تحمیل کند، اما با جامعه مدنی افغانستان اگر این جامعه و گروه‌هایی که نام بردم فعال باشند، منافع مشترک دارد. امریکا و نظام بین‌الملل در افغانستان طی بیش از ۱۸ سال سرمایه‌گذاری کرده اند، حفظ این دستاوردها برای حفظ صلح و امنیت در افغانستان و جهان و ارزش‌های جهانی از اهمیت بسیار برخوردار است. افغانستان با عربستان سعودی قابل مقایسه نیست. جهان عربستان را به دلیل نقش اقتصادی، سیاسی و نظامی اش در منطقه تحمل می‌کنند. اما افغانستان طالبانی چیزی ندارد که تحمل شود. بنا بر این، با استفاده از این منافع مشترک و ساز و کار بین‌المللی ایکه برای دادخواهی در راستای حقوق و منافع شان وجود دارد، می‌توانند در روش صلح که یک روش گذار است به یک قدرت بزرگ و غیر قابل اغماض تبدیل شوند و خواست شان را بر طالبان تحمیل کنند. در این راستا از یک واقعیت دیگر نیز نباید غافل بود و آن اینکه طالبان در چارچوب یک دولت مجبور است الزامات و تعهدات یک دولت را در قبال جهان بپذیرد تا بتواند از سقوط دوباره افغانستان در حلقه انزوای بین‌المللی جلوگیری کند و از کمک‌های بین‌المللی برای تأمین بودجه عادی و انکشافی خود برخوردار گردد، و محل مناسب برای سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی به حساب آید. در غیر این صورت نه تنها به جذب کمک‌ها و سرمایه‌گذاری خارجی موفق نمیشود، بلکه فرار سرمایه و نیروی متخصص از داخل به خارج نیز شتاب می‌گیرد. بنابر این نیاز های حکومتداری نیز فشار مضاعف را بر طالبان جهت قبول خواسته های جامعه مدنی فراهم میکند. از این لحاظ افغانستان با ممالک عربی قابل مقایسه نیست، چون آنها قدرت‌های بزرگ نفتی اند که حتی با قدرت اقتصادی خود به راحتی امریکا را تحت فشار قرار داده می‌توانند، افغانستان بدون رعایت هنجارهای جهانی نمیتواند حمایت ائتلاف لیبرال دموکراسی را که بزرگترین ائتلاف جهانی به لحاظ اقتصادی، سیاسی و نظامی است با خود داشته باشد.

اما جامعه مدنی برای اینکه موثر باشند در قدم نخست باید انسجام یابد، ثانیاً خواسته های خود را شفاف و روشن مطرح کند و از کلی‌گویی برآید. برای مثال زنان بگویند که هرگونه نابرابری را بر مبنای جنسیت نمی‌پذیرند

و در این راستا به تعهدات بین‌المللی افغانستان در چارچوب میثاق‌ها استناد کنند. و بپرسند که آیا طالبان می‌خواهد که افغانستان از میثاق‌های بین‌المللی خارج شود. و بگویند که به سخنان مبهم و چند پهلوی طالبان که با سخنان نخستین‌شان در دوران امارت‌شان چندان فرق نکرده است اعتماد ندارند. و از آنها بخواهند که اگر واقعاً راست می‌گویند هم اکنون در مناطق تحت کنترل‌شان زمینه‌بازگشایی مکاتب دخترانه را فراهم کنند. به عین ترتیب رسانه‌های آزاد از طالبان بخواهند که زمینه‌فعالیت آزاد رسانه‌ای را در مناطق تحت کنترل‌شان فراهم کنند و آزادی نقد از اعمال و رفتارشان را مانند جانب دولت و نیروهای بین‌المللی تأمین کنند، احزاب نیز از طالبان بخواهند که معنای مذاکره با احزاب و مشارکت دادن آنها در قدرت مستلزم قبول نظام چند حزبی و انتخابات آزاد است. و به صراحت بگویند که این خواست ما است. ثالثاً داد خواهی ملی و بین‌المللی را با ابتکار خود به پیش ببرند و در واقع به یک جریانی مستقل از دولت تبدیل شوند که البته فقط در نقش جامعه مدنی عمل کنند نه دولت. در این راستا دولت و جامعه مدنی هر کدام به نقش خود بپردازد تا به جای بدبینی هم‌آهنگی میان دولت و جامعه مدنی به وجود آید. از یک سو، دولت مذاکرات خود را شفاف کند و طیف‌های وسیع را در آن مشارکت دهد و در واقع روش صلح را برای رسیدن به صلح جامع رهبری کند. و جامعه مدنی هرگز در نقش دولت ظاهر نشده و موقف دولت را تضعیف نکند بلکه بر کار آن نظارت انتقادی داشته باشد و این کار به دو هدف صورت گیرد: نخست اینکه از سازش حکومت و طالبان به قیمت حقوق و منافع آنان جلوگیری کند و

دوم اینکه از سنگ اندازی احتمالی حکومت در مسیر صلح به منظور تداوم قدرت خویش جلوگیری کند، تا در نهایت موافقت‌نامه صلح از بُعد داخلی آن یک سند سه جانبه میان حکومت، طالبان و جامعه مدنی، باشد. اما در عین حال در مقام مذاکره و چانه زنی با طالبان در نقش جایگزین دولت برای معامله با طالبان حاضر نشوند، این رویکرد باعث هم‌آهنگی بیشتر میان حکومت و جامعه مدنی می‌شود، بدگمانی و بدبینی میان طرفداران نظام کاهش می‌یابد.

د. گفت و گوی فرهنگی با طالبان در چارچوب جمهوری اسلامی و الزامات دولتداری مدرن:

مشکل اساسی در مقام گفت و گو با طالبان ایدئولوژی طالبان است. طالبان به کمک ایدئولوژی خود نظام موجود را و ارزش‌های آن را کفری خوانده و خون‌های زیادی را تحت این عنوان از دو جانب، از خود و طرف مقابل به زمین ریخته و به قول خودشان قربانی‌هایی فراوان داده است. لذا قبول این ارزش‌ها به معنای دست کشیدن از ادعای‌شان بوده و مشروعیت‌شان را در نزد حامیان‌شان از بین می‌برد. و سرسختی، تشدد و تأکید بر ایدئولوژی‌شان در حال حاضر از خصوصیت‌های این گروه است، علاوه بر این طالبان در حل منازعه بر زور و به سنت تکیه می‌کنند، در حالی که صلح مدرن بر گفت و گوی انتقادی عقلانی استوار می‌باشد. پس تفاوت مناظره بزرگ میان ما و طالبان وجود دارد. در این میان استناد به سنت در جامعه سنتی افغانستان که حوزه عمومی در آن تحت تأثیر شدید سنت و زور قرار دارد، فضای گفت و گو را بر خلاف گفت و گو‌های بین در سال ۲۰۰۱ شدیداً به نفع طالبان تغییر داده است. در این گفت و گو‌ها بر خلاف ۲۰۰۱ مناظره غالب و مسلط که از قدرت عاطفی بسیار برخوردار است و مجال نقد و انتقاد آزاد را به سود طالبان محدود می‌کند، اسلام است، بیانیه مسکو بهترین نشانه این تغییر وضعیت است، که با زبان مبهم خود همه حقوق و ارزشهای قانون اساسی را در هاله‌ای از ابهام و بی‌معنایی فرو می‌برد و کسی هم جرأت پرسش از معنای کلام آنها را ندارد.

برای غالب آمدن بر این وضعیت همانگونه که پیش از این اشاره کردم، شجاعت اخلاقی جامعه مدنی و سیاستمداران و برخورداری از چارچوب روشنفکری و توانایی تحلیل سنت، لازم و حیاتی است. شجاعت اخلاقی ایجاب می‌کند که خواسته‌هایی چون نظام چند حزبی و نفی تبعیض بر مبنای قومیت، مذهب و جنسیت، آزادی بیان و تأمین فعالیت آزاد رسانه‌ای و مانند آن را که پیش از این به آنها اشاره کردم، شفاف و به صورت مستند و مستدل مطرح کنیم.

از آنجایی که مناظره غالب و مسلط در این گفت و گو سنت است پس راهی در درون سنت برای یک گفت و گوی عقلانی بیابیم و در ضمن رویکردهای عملگرایانه و واقع‌گرایانه را در جانب طالبان تقویت کنیم و آنها را برای اینکه واقع‌گرا و عملگرا شوند تحت فشار قرار دهیم تا در نتیجه این رویکرد هسته‌ایدیولوژیک طالبان تضعیف شود. به این دو هدف از طرق ذیل میتوان دست یافت:

— جایگاه دینی نظام جمهوری اسلامی: نظام جمهوری اسلامی که در قانون اساسی آمده به لحاظ سنت قابل دفاع و قابل توجیه است و خواسته‌های جامعه مذهبی و متدین را برآورده میکند و از یک جهت نسبت به نظام امارت به مراتب اسلامیتز است. توضیح اینکه جمهوریت جباریت و استبداد را نفی می‌کند و مانع از به کارگیری زور برای کسب سلطه بر سرنوشت مسلمانان می‌شود. تسلط بر مسلمانان از راه غلبه و زور و استبداد ورزی مخالف با اسلام است. همچنین جمهوریت برای هر مسلمان حق برابر در حوزه عمومی قائل است و این اصل با اصل اسلامی عدالت سازگار تر است. جمهوری اسلامی بر اساس اصل اسلامی عدالت همگان را بر اساس انسانیت و اسلامیت برابر می‌داند از این اصل فقط در مواردی خاص که نص قطعی و یا اجماع مذاهب وجود داشته باشد عدول می‌کنیم. در نظام جمهوری قوانین مغایر با نصوص قطعی اسلام وضع نمیشود بلکه قوانین در مطابقت با اصول کلی اسلام از قبیل اصل عدالت، مصلحت، آزادی، و رفع ضرر و مانند آن وضع میگردد. لذا عدالت اجتماعی که ارزش‌های مهم اسلامی می‌باشد یکی از ارزش‌های اساسی قانون اساسی است. در حالی که نظام امارت جباریت و استبداد را نفی نمی‌کند، با عدالت سازگار نیست و ریشه در سنت اسلامی هم ندارد، چون نظریه اصلی فقها در باب حکومت، خلافت کامله است که حاکم در آن باید قریشی باشد، در حالی که امیر طالبان قریشی نیست، عضوی از یک قبیله افغانی است. از این لحاظ فرقی میان نظام سلطانی و نظام امارت طالبان نیست، در حالی که نظام جمهوری به دلایلی که اشاره کردم به مراتب اسلامیتز از نظام سلطانی است که در تاریخ اسلام شیوه مسلط حکومت داری بوده است و هیچ فقهی به وجوب خروج علیه آن فتوا نداده است. همچنین در چارچوب مناظره جمهوری اسلامی جنبش زنان و سایر فعالان مدنی میتوانند پایگاه فکری قوی برای خود فراهم کنند که از توان برخورد انتقادی با مناظره طالبان برخوردار باشد.

— حکومت آینده افغانستان نیازمند ارتباط فعال با جهان است و به کمک‌های جهانی جهت حل مشکل چهار میلیون آواره و صد‌ها هزار بیجا شده، و بازسازی کشور نیازمند است، حکومت افغانستان بدون رعایت تعهدات بین‌المللی خود در چارچوب میثاق‌ها و مانند آن نمیتواند به این اهداف نایل شود. بنابر این حکومت و نظام مورد نظر طالبان نمیتواند مشارکت و همکاری بین‌المللی را برای افغانستان حفظ کند، لذا الزامات حکومتداری مدرن و توسعه‌گرا طالبان را ملزم به واقع‌گرایی و قبول نظام جمهوری می‌کند.

—استناد طالبان به سنت مانند بسیاری از گروه های اسلامگرا عاری از تناقض نبوده و نخواهد بود. مثلاً استناد به امارت نه خلافت با سنت سازگار نیست. قبول شرط امریکا مبنی بر قطع رابطه با گروه های جهادی سایر ممالک نیز با سنت از نوعی که طالبان به آن استناد می‌کند، سازگار نیست، پس طالبان را باید بر اساس این تناقضات شان ملزم به قبول واقعیت های یک دولتمداری مدرن ساخت، چرا که این ضرورت‌ها و واقعیت ها است که طالبان به جای خلافت امارت را مطرح میکند و رابطه خود را تحت فشار امریکا با القاعده و گروه‌های جهادی دیگر قطع میکند و با رقیب ایدئولوژیک خود داعش جنگ می‌کند.

پایان

